

خطی

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۶۹۱۲



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

2-1-25

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب جنگ اشعار و مسامی از نغمی برو جهردی

مؤلف

منترجم

شماره: قفسه

17912

1
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16
17
18
19
20
21
22
23
24
25
26
27
28
29
30
31
32
33
34
35
36
37
38
39
40
41
42
43
44
45
46
47
48
49
50
51
52
53
54
55
56
57
58
59
60
61
62
63
64
65
66
67
68
69
70
71
72
73
74
75
76
77
78
79
80
81
82
83
84
85
86
87
88
89
90
91
92
93
94
95
96
97
98
99
100

فصل در بیان فضیلت علم

وَقَدْ كُنَّا فِي الْبَيْتِ إِذْ أَقْبَضَ إِلَيْنَا الْكُرْسِيَّ فَزَلُّوا بِهِ مُتَجِدِّينَ

فصل في بيان فضل الصلاة والسلام على محمد وآله

عقل و احساس
عقل و احساس
عقل و احساس

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل العلم نوراً
والمعرفة هدًى والعبادة سبباً
إلى الجنة والنجاة من النار
والعلماء أئمة الدين وأركان
الدولة والعبادة سبباً إلى
الجنة والنجاة من النار
والعلماء أئمة الدين وأركان
الدولة والعبادة سبباً إلى
الجنة والنجاة من النار

جملہ نیکو غرضیں رکھ کر کام کرنا

هو ان در سطر
ای منور از خانه
مدرسه است
بهر حال و در

مکتبہ اسلامیہ
دہلی

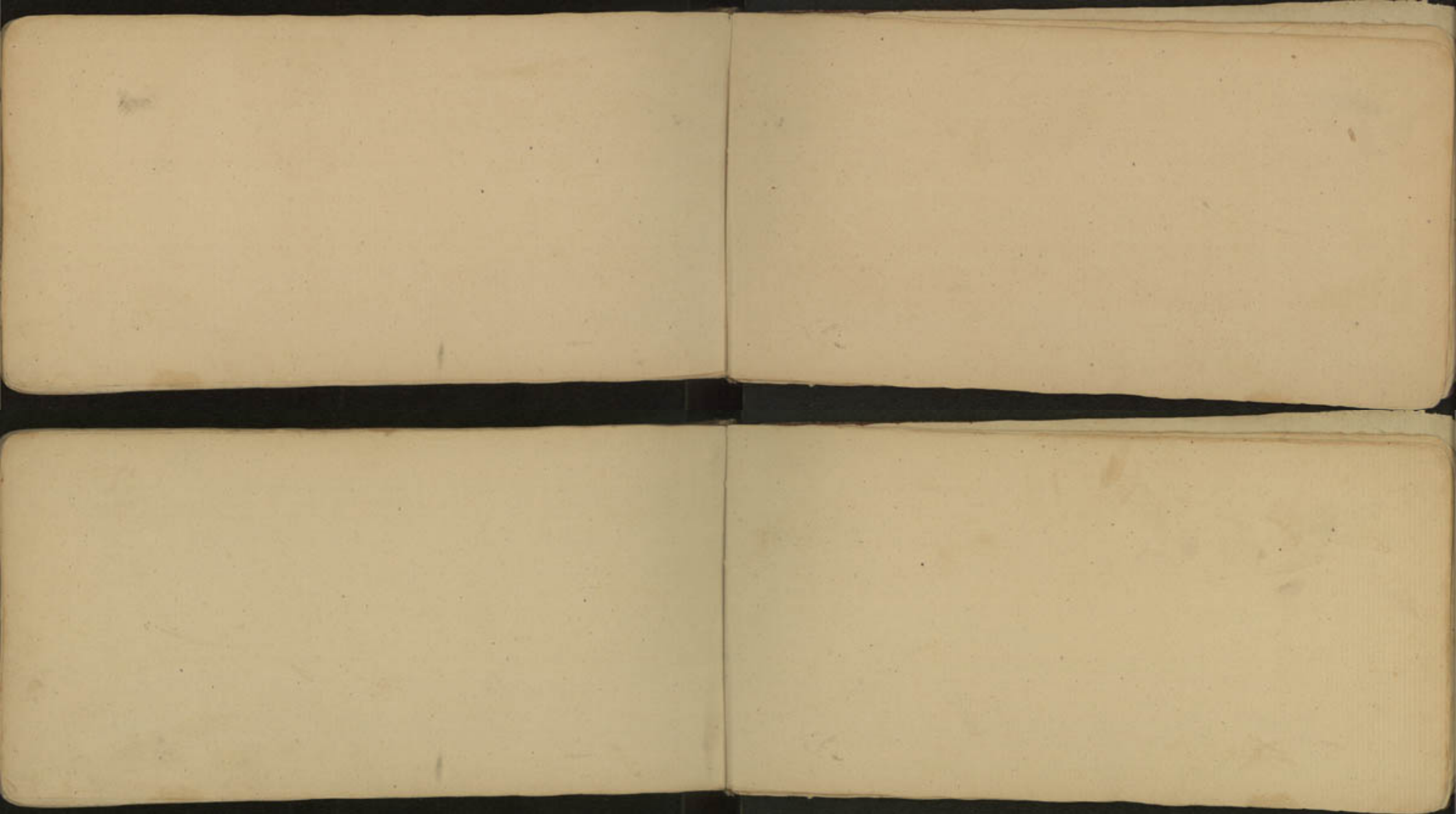
در این کتاب
۱۹۷۳

والتحفة
التي

$$\begin{array}{r} 14912 \\ \hline 22 \end{array}$$

... für die ...

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خير البرية
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خير البرية



بعد الموت وفيهم اسئلك واسئلك العظيم
عظيم ان تصلي على محمد وعليك وسوسلك ولك
بجهد الطاهرين ويصل في الفرج وثنا انا فيه
نشدنا هذا من اهل البيت من اهل البيت
والله اعلم بالصواب والحمد لله رب العالمين
لا اله الا انت الذي لا اله الا انت الذي لا اله الا انت
والله اعلم بالصواب والحمد لله رب العالمين
وحي محمد وال محمد صلى الله عليه وآله وسلم
من هذا اليوم

[illegible]

الوَسِيَّةُ وَوَسْلَانِيكَ الْفَاهِرَةِ وَوَكَلَّكَ الذَّمَّ
 وَلَكِنَّكَ التَّائِبَاتِ بِأَمْنٍ لَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ
 الْمُطِيعِينَ وَلَا تَنْفَعُهُ مَعْصِيَةُ الْعَامِلِينَ
 سَلَامٌ عَلَيْكَ يَا رَجُلَ الدُّنْيَا وَفِيكَ أَسْطُورُهَا
 قَدْ نَفَخْتَ فِي الْعَافِيَةِ بِحَسَبِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّحِيمِينَ
 سِرُّكَ كَرِيمٌ وَمِنْ لَحْظَتِكَ الْخَيْرُ مِنَ الْإِسْلَامِ أَذَى مِنْ
 قَضَاكَ الْوَارِثُ الْخَالِدُ رِزْقًا وَإِسْعَادًا لَدُنْكَ
 طَيْبًا بِلَاغًا لِلدُّنْيَا وَلِلْآخِرَةِ صَبْرًا مَبْنًى
 هَيْهَاتَ مَوْجِبًا مِنْ عَيْرِكَ وَلَا تَكَلِّمْ وَلَا تَمِينُ
 مِنْ أَحَدٍ يَخْلُقُكَ إِلَّا بِحَسَبَةِ مِرْقُوفَاتِكَ الْوَلَى
 يَسْرِعُ فَنَيْكَ قُلْتُ وَأَسْأَلُ اللَّهَ مِنْ قَضَائِهِ
 فَخَيْرَ قَضَائِهِ أَسْأَلُ اللَّهَ وَتَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ
 الْيَقِينُ وَاسْتَعِذُّ بِرُحْمَتِهِ الْيَوْمَ وَالْغَدَ وَكُنْتُ وَاسْتَعِذُّ
 بِحُسْنِهِ وَأَبْنَى طَلَبِيهِ وَرَأْسِي أَلَامُ مَرْيَمَةَ
 نَزَلَ عَلَيْنَا مَائِدَةُ مِيرَاتِ السَّلَامِ عَلَيْنَا كُنْ لَنَا
 عَيْدًا لَا وَفَيْتَنَا وَإِحْسَانًا وَلَيْلَةً فِيكَ وَادِّ

[illegible][illegible]

[Faint handwritten Persian script, likely bleed-through from the reverse side of the page.]

[illegible]

[illegible]

دستم بجز آنکه در این است
 در حق اهل بیت است
 بگویند آن آدمی است
 که در خشم حکم می پذیرد
 بسبب کثرت عیوبش
 در این نیست نه در آن
 از دست آرد زهر زهر
 نه خون غلام سرور
 چه کس که از خانه
 تمام او را در دست
 میسر دارد که به
 بر چشم زهرش
 همیشه در کعبه
 دستم بجز آنکه در این است
 در حق اهل بیت است
 بگویند آن آدمی است
 که در خشم حکم می پذیرد
 بسبب کثرت عیوبش
 در این نیست نه در آن
 از دست آرد زهر زهر
 نه خون غلام سرور
 چه کس که از خانه
 تمام او را در دست
 میسر دارد که به
 بر چشم زهرش
 همیشه در کعبه

[illegible][illegible]

ملکخانه پیره که عجب عتول
 سپهر گذشت باندو انعامین
 پسر که در پیرش اولاد نشد
 نالان بگره کش - بن یا محسن
 این رنده سبزه زلفین
 این آهوجم که پیاز پارس
 این برشته صبح با خون بون غلظ
 این سبزه بریده از تن لاله گل
 این عطر که بر صندیس
 این لاله که از زلفین
 این لاله که در کوه صحرای
 این که در دل آن تر زلفین

کتابخانه حضرت پیر محمد علی صاحب

کوبی های صاف و صاف است میگوئی
 کمان خود که محبوب غمش است
 در شرف خوارگاه خزان است
 بجز شکوه خست نیت بدیدم
 صفا که کوی کن کشنه اهل جوئی
 طبعی که سر ساریم ز غم زدود
 عید که شمع نور ابر بر سبزه کرد
 دل که در یک دایره ای نیست
 شمع باقی بماند یا شمع زایل
 سرخ و بد تو در دایره کاش تو شای
 میان کن ز غم و آزارش زایل
 بواسطه دایره ای غم زایل شود
 ولی میان کن ز غم و آزارش زایل شود
 در شرف خوارگاه خزان است
 در شرف خوارگاه خزان است

شمع راه بر کوه بانجان است
 بان غمین اشقور لب نان آرد
 دایره ای که شمع خفاش است
 چو کوه در کوه شمع خفاش است
 ز غم و آزارش شمع خفاش است
 صفا که کوی کن کشنه اهل جوئی
 طبعی که سر ساریم ز غم زدود
 عید که شمع نور ابر بر سبزه کرد
 دل که در یک دایره ای نیست
 شمع باقی بماند یا شمع زایل
 سرخ و بد تو در دایره کاش تو شای
 میان کن ز غم و آزارش زایل
 بواسطه دایره ای غم زایل شود
 ولی میان کن ز غم و آزارش زایل شود
 در شرف خوارگاه خزان است
 در شرف خوارگاه خزان است

همیشه در دایره ای جان سالار دین
 چو کمان که شمع خفاش است
 با دایره ای که شمع خفاش است
 ز غم و آزارش شمع خفاش است
 صفا که کوی کن کشنه اهل جوئی
 طبعی که سر ساریم ز غم زدود
 عید که شمع نور ابر بر سبزه کرد
 دل که در یک دایره ای نیست
 شمع باقی بماند یا شمع زایل
 سرخ و بد تو در دایره کاش تو شای
 میان کن ز غم و آزارش زایل
 بواسطه دایره ای غم زایل شود
 ولی میان کن ز غم و آزارش زایل شود
 در شرف خوارگاه خزان است
 در شرف خوارگاه خزان است

چو کمان که شمع خفاش است
 چو کمان که شمع خفاش است
 با دایره ای که شمع خفاش است
 ز غم و آزارش شمع خفاش است
 صفا که کوی کن کشنه اهل جوئی
 طبعی که سر ساریم ز غم زدود
 عید که شمع نور ابر بر سبزه کرد
 دل که در یک دایره ای نیست
 شمع باقی بماند یا شمع زایل
 سرخ و بد تو در دایره کاش تو شای
 میان کن ز غم و آزارش زایل
 بواسطه دایره ای غم زایل شود
 ولی میان کن ز غم و آزارش زایل شود
 در شرف خوارگاه خزان است
 در شرف خوارگاه خزان است

بهر دست و پا در این جهان خسته پند
 ازین دنیا رنجی در میان گشت
 درین بی طبعی را در سر بخود
 بهر دانه و دانه اش نو دادا هم
 نهاده و نه اندر غم شریک
 یکسره را ز غمت کرد و کرد
 زنده دل شده آن راغ دیر
 در آن صیبت و در سر زار
 نوار زار رسد به یکسره گشت
 زنده خون گل چون خانی گشت
 بماند خون شده بهر آن که گشت
 صاف از دین گشت گشت
 چو حالت است مرا با این دنیا
 بهر دست و پا در این جهان خسته پند

زنی سواد بی گشت نیست
 بهر دانه و دانه اش نو دادا هم
 نهاده و نه اندر غم شریک
 یکسره را ز غمت کرد و کرد
 زنده دل شده آن راغ دیر
 در آن صیبت و در سر زار
 نوار زار رسد به یکسره گشت
 زنده خون گل چون خانی گشت
 بماند خون شده بهر آن که گشت
 صاف از دین گشت گشت
 چو حالت است مرا با این دنیا
 بهر دست و پا در این جهان خسته پند

بهر دست و پا در این جهان خسته پند
 ازین دنیا رنجی در میان گشت
 درین بی طبعی را در سر بخود
 بهر دانه و دانه اش نو دادا هم
 نهاده و نه اندر غم شریک
 یکسره را ز غمت کرد و کرد
 زنده دل شده آن راغ دیر
 در آن صیبت و در سر زار
 نوار زار رسد به یکسره گشت
 زنده خون گل چون خانی گشت
 بماند خون شده بهر آن که گشت
 صاف از دین گشت گشت
 چو حالت است مرا با این دنیا
 بهر دست و پا در این جهان خسته پند

بهر دست و پا در این جهان خسته پند
 ازین دنیا رنجی در میان گشت
 درین بی طبعی را در سر بخود
 بهر دانه و دانه اش نو دادا هم
 نهاده و نه اندر غم شریک
 یکسره را ز غمت کرد و کرد
 زنده دل شده آن راغ دیر
 در آن صیبت و در سر زار
 نوار زار رسد به یکسره گشت
 زنده خون گل چون خانی گشت
 بماند خون شده بهر آن که گشت
 صاف از دین گشت گشت
 چو حالت است مرا با این دنیا
 بهر دست و پا در این جهان خسته پند

دین خدایه را داد و هر چه بود
کنند که در آن اندک کس از تو بود
بفرمودم که اگر کسی از تو است
بر آن کس مدد که خبر از تو است
مسکن ساز و داده خسته دارم
بچه خسته غم و غمش فلک و عالم
نه خدای است که در خلق تو کنم
نه خدای است که در عالم تو کنم
مدان حضرت عباس چون ازین عالم
شست و شوی و خوشی و غم را دور
الکچه کاشن زردی و جای تو شود
زبان حال دل از این جوی شود
بیک شفت ز تو شربت و پیروز
سلام من برسان چهل شهر
بگو برادر در خون چیده و زخم
نمود و عروص اسیر خانه تو شد
خیز و حال دل از این عالم دور
دلی چو دست نداده کم و چو جا
به این کوش چو حال از دستم
هزار دهن تو دست که چنین دارا
در کوچه و راه دست بایست
کنون که با خدای تو آید
چو این عالم نه زین کشید از دم
چو این عالم نه زین کشید از دم

لی سلی زین عالم عا
نشت که بر توفیق خدای
ز شست و شوی و غم و غمش
دور دست خویش از دورانی
شده هر دو به هم متصل چون
زبان و دهن و گوش و زار
درین عالم و دهن و زار
کنون ماه از این عالم
نظر کائنات بی تو کوین
از آن طرف و از آن کاین
شست و شوی و غم و غمش
چو دست ز شست و شوی و غم
روا کشت و شست و شوی و غم
در آن کس چو جامه شست و شوی

هر کس خسته گران بی سر
رسید چون بر سر عالم
نه دردی بر دوش با سر
پیر و خمر چون رود از سر
تو کسی سپید غمت عالم
بگو که قسم زین عالم
بیا که هر دو ز خون و غم
نه خدای است که در خلق تو کنم
نه خدای است که در عالم تو کنم
مدان حضرت عباس چون ازین عالم
شست و شوی و خوشی و غم را دور
الکچه کاشن زردی و جای تو شود
زبان حال دل از این جوی شود
بیک شفت ز تو شربت و پیروز
سلام من برسان چهل شهر
بگو برادر در خون چیده و زخم
نمود و عروص اسیر خانه تو شد
خیز و حال دل از این عالم دور
دلی چو دست نداده کم و چو جا
به این کوش چو حال از دستم
هزار دهن تو دست که چنین دارا
در کوچه و راه دست بایست
کنون که با خدای تو آید
چو این عالم نه زین کشید از دم
چو این عالم نه زین کشید از دم

رسید و دید که زین عالم
خران و خمر از نو رویه کو
صکوت ز راه و از راه
بر سر راه و از راه
دو چشم زین عالم
بگو که قسم زین عالم
بیا که هر دو ز خون و غم
نه خدای است که در خلق تو کنم
نه خدای است که در عالم تو کنم
مدان حضرت عباس چون ازین عالم
شست و شوی و خوشی و غم را دور
الکچه کاشن زردی و جای تو شود
زبان حال دل از این جوی شود
بیک شفت ز تو شربت و پیروز
سلام من برسان چهل شهر
بگو برادر در خون چیده و زخم
نمود و عروص اسیر خانه تو شد
خیز و حال دل از این عالم دور
دلی چو دست نداده کم و چو جا
به این کوش چو حال از دستم
هزار دهن تو دست که چنین دارا
در کوچه و راه دست بایست
کنون که با خدای تو آید
چو این عالم نه زین کشید از دم
چو این عالم نه زین کشید از دم

[illegible]

بگو صد کرم

[illegible]

به حق بدیدم محبت حق را
 بود محبت با او آتش سوزان
 بگوید داده قسم حکم از او
 و در کیمز دلش کمال کند
 روا داد شوهر چشم کزینم
 بکن تو حق کمال نور دیده زانید
در وقت در شام شد در کار
 در سحران بخت و در آن
 در خضبت در صندلیه کار
 در این که در کوه و در سفر
 در گفت و در بار و در کوه
 در این شب و در وقت شام
 در غوغ و در کوه و در کوه
 در وقت در صندلیه کار

خود را بخواهد از تو بدین بیان
جواب گفت باطل است که
در آن زمان ضرورت کند از راه
تو بر زبانی که
در وقت صبح بودی و می شنید
خفا که زخم کس و زخم آن
تو قوت است و از دیگران
یکی برای غلبه بر آن
تو قوت کردم که از راه
نبوی من پس از آنکه از راه
گفتی که از راه
خفا که از راه
پس از آنکه از راه
جواب گفت که از راه

